

چارلز بوکوفسکی
ترجمه‌ی شهرزاد لولاچی

جنوب بدون شمال

داستان‌های زندگی مدفون

بوکوفسکی، چارلز، ۱۹۲۰ - ۱۹۹۴ م. Bukowski, Charles
جنوب بدون شمال: داستان‌های زندگی مدفون/
چارلز بوکوفسکی؛ ترجمه‌ی شهرزاد لولاچی.
تهران: افق، ۱۳۹۷.

۲۶۴ ص.
ادبیات امروز، مجموعه داستان؛ ۶۰.

3-448-600-978

فیبا

عنوان اصلی: South of No North

داستان‌های آمریکایی - - قرن ۲۰ م.

لولاچی، شهرزاد، ۱۳۵۲ - مترجم.

PS ۳۵۵۳ / و ۶۷۱۵۱۳۹۷

۸۱۳/۵۴

۵۳۷۲۹۷۸

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع

شناسه‌افزوده

رده بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

جنوب بدون شمال

داستان‌های زندگی مدفون

ادبیات امروز، مجموعه داستان / ۶۰

نویسنده: چارلز بوکوفسکی

مترجم: شهرزاد لولاچی

ویراستار: احمد پورامینی

طراح جلد: مجید کاشانی

صفحه‌آرایی و نسخه‌برداری: آتلیه‌ی نشر افق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۳-۴۴۸-۳

چاپ اول: ۱۳۹۸، ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سیب • چاپ و صحافی: ترانه، تهران

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.
هر گونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی و نیز تکثیر و تولید دوباره‌ی
آن به هر شکل و شیوه از جمله چاپی، کپی، صوتی، تصویری و الکترونیکی
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر پیگرد قانونی دارد.

۴۵۰۰۰ تومان

افق
نشر

تهران، ص.پ. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۱۳۳۶۷

ofoqbooks.com

info@ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

پیشگفتار مترجم (زندگی و آثار چارلز بوکوفسکی، مرشد فرودستان) / ۹

تو و نوشیدنی ات چه حالی می کنید! / ۱۹

سیاست / ۲۹

دو دائم الخمر / ۳۷

قاتل ها / ۴۷

کلاس / ۵۷

تونمی توانی داستان عاشقانه بنویسی / ۶۷

پرل هاربر را یادت هست؟ / ۷۵

پیتزبورگ فیل و شرکا / ۸۳

دکتر نازی / ۹۳

مسیح با اسکیت / ۱۰۳

دارمند مراسلات با بینی قرمز / ۱۱۳

شیطان جذاب بود / ۱۲۵

جربزه / ۱۳۵

نزد دور / ۱۴۳

همان چیزی که دیلن نامر را است / ۱۵۱

بی گردن و بد ترکیب / ۱۵۹

آن طور که مرده ها دوست دارند / ۱۷۱

همه ی امراض دنیا و مرض من / ۱۹۱

اعترافات مردی چنان دیوانه که با حیوانات می زیست / ۲۱۷

چارلز بوکوفسکی نخستین بار سخن می گوید (مصاحبه) / ۲۵۳

پیشگفتار مترجم

زندگی و آثار چارلز بوکوفسکی، مرشد فرودستان^۱

هنری پاپر بوکوفسکی (۱۶ اوت ۱۹۲۰ - ۹ مارس ۱۹۹۴) شاعر، رمان‌نویس و نویسنده‌ی داستان کوتاه آمریکایی است.

او با نام هاینریش کافکا بوکوفسکی از پدری آمریکایی به نام هاینریش (هنری) بوکوفسکی که پس از خدمت سربازی‌اش بعد از جنگ جهانی اول در آلمان سکونت داشت و مادر آمریکایی به اسم کاتارینا فیت به دنیا آمد.

جد پدری بوکوفسکی، لئونارد بوکوفسکی، در دهه‌ی ۱۸۸۰ میلادی از امپراتوری آلمان [در آن زمان] به آمریکا مهاجرت کرده بود. لئونارد در کلیولند با امیلی کراوس که اصل و نسب آلمانی داشت، و از دانزیگ آلمان (امروزه گدانسک، لهستان) آمده بود ازدواج کرد و در سادانای ایالت کالیفرنیا ساکن شدند. لئونارد نجاری موفق بود. آن زوج به‌لرزان زندگی داشتند که هاینریش بوکوفسکی، پدر چارلز، یکی از آنها بود.

پدر و مادر بوکوفسکی پس از جنگ جهانی اول در آندرناخ آلمان با هم ازدواج کردند. پدرش یک گروه‌بان آلمانی - آمریکایی ارتش ایالات متحده

۱. لقبی که مجله‌ی تایم در سال ۱۹۸۶ به بوکوفسکی داد. م.

بود که پس از شکست آلمان در سال ۱۹۱۸ در آنجا خدمت می‌کرد. هنری بوکوفسکی سپس مقاطعه‌کار ساختمانی شد و پس از جنگ از نظر اقتصادی به موفقیت بسیار رسید، اما پس از رکود اقتصادی آلمان در نتیجه‌ی اوضاع پس از جنگ، دیگر درآمد چندانی نداشت و تصمیم گرفت با خانواده‌اش به ایالات متحده برود. در آوریل ۱۹۲۳، خانواده از بندر برمهاون به شهر بالیمه - در ایالت مریلند سفر کردند و در همان جا اقامت گزیدند.

خانواده بوکوفسکی در سال ۱۹۳۰ به جنوب لوس‌آنجلس رفتند، همان شهری که در بزرگ و پدر بوکوفسکی در آن زندگی کرده بودند. چارلز جوان انگلیسی با لهجه‌ی غلیظ آلمانی صحبت می‌کرد و دوستان خردسالش به استهزا و را "آلمانی" [آلمانی] خطاب می‌کردند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، پدر بوکوفسکی اغلب بیکار بود. چارلز در زمان اتوبیوگرافیکال خود ساندویچ ژامبون می‌نوشت که مادرش در برابر بد رفتاری‌های پدر او اغلب ساکت بود، در حالی که پدر بوکوفسکی به خاطر کمترین اشتباهی او را به باد کتک می‌گرفت.

بوکوفسکی در دوران کودکی خجالتی و گوشه‌گیر بود که این حالت در نوجوانی به خاطر شرایط بد پوستی‌اش شدت گرفت. نودکان همسایه لهجه‌ی آلمانی و لباس‌هایی را که به اجبار والدینش می‌پوشید به باد تمسخر می‌گرفتند. در فیلم زاده در چنین شرایطی (۱۹۸۳)، بوکوفسکی می‌گوید از شش تا یازده سالگی پدرش سه بار در هفته او را با شلاق می‌زد. به گفته‌ی او چنین شرایطی ذوق نویسندگی را در او بیدار کرد، زیرا توانست زجری را که شایسته‌اش نبود درک کند. همان‌طور که بوکوفسکی بزرگ‌تر می‌شد، افسردگی سبب شد نافرمان‌تر شود و با چنان لحنی درباره‌ی چنین موضوعاتی بنویسد.

دوست صمیمی بوکوفسکی، ویلیام بالدی مولیناکس، که در زمان

ساندویچ ژامبون به اسم الی لاکراس، پسر یک جراح دائم الخمر، تصویر شده است در اوایل بیست سالگی او را با الکل آشنا کرد. بوکوفسکی بعدها نوشت: «این (الکل) تا مدت ها به من کمک کرد.»

نوشخواری روشی بود که بوکوفسکی به کمک آن توانست زندگی خود را بهتر تحمل کند. بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان لوس آنجلس، بوکوفسکی دو سال به دانشکده‌ی دولتی آن شهر رفت و هنر، روزنامه‌نگاری، رادیو، تئاتر خواند، اما با آغاز جنگ جهانی دوم دانشکده را نیمه‌کاره رها کرد. سپس در آرزوی نویسندگی به عنوان یک کارگر ساده به نیویورک رفت.

در روئیه ۱۹۴۰، درحالی که جنگ جهانی دوم هنوز به پایان نرسیده بود، ماسین اف. بی. آی. بوکوفسکی را به اتهام فرار از خدمت بازداشت کردند. در آن زمان که ایالات متحده در حال جنگ با آلمان بود و بسیاری از آلمانی‌ها و آلمانی - آریایی‌ها در کشور مظنون به خیانت بودند، تولد بوکوفسکی در آلمان مرحله‌ی مشکلاتی برای او شد. او هفده روز در زندان بود. شش روز بعد، در یک آزمایش روانی، بخشی از آزمون‌های ورود به ارتش، رد شد.

از اوایل دهه‌ی چهل میلادی، آثار بوکوفسکی در مجله‌های کوچک ادبی و به صورت کتابچه توسط ناشران کوچک به چاپ رسید که این روند تادهه‌ی نود میلادی ادامه یافت. یکی از منتقدین اشعار می‌نویسد: «با توجه به رفتارهای عجیب و اجزاهای عمداً دلقک‌وارانه‌ی بوکوفسکی، او همچنان پادشاه دنیای زیرزمینی و مظهر فرودستان در دهه‌های متوالی باقی ماند.»

داستان کوتاه پیامد یک یادداشت طولانی مرجوعی اولین بار در بیست و سه سالگی بوکوفسکی در مجله‌ی استوری به چاپ رسید. بوکوفسکی که نتوانسته بود به دنیای ادبی راه پیدا کند درک بهتری از روند نشر پیدا کرد و تقریباً به مدت ده سال از نوشتن دست کشید، دوره‌ای که خود

به عنوان "ده سال مستی" از آن یاد می‌کند. این "سال‌های گمشده" بعدها مبنای نوشته‌های اتوبیوگرافیکال او قرار گرفتند و به هیئت داستانی گونه در ماجراهای همزاد او "هنری چیناسکی" ظاهر شدند.

بوکوفسکی در مدتی از این دوره در لوس‌آنجلس زندگی کرد، زمان کوتاهی در کارخانه‌ی ترشی‌سازی کار کرد، ولی مدتی هم به سفر در ایالات متحده پرداخت، در این دوره او گهگاه کار می‌کرد و در مسافرخانه‌های ارزان اقامت داشت.

در اربل دهه‌ی ۱۹۵۰، بوکوفسکی به عنوان نامه‌رسان جایگزین در اداره‌ی پست ایالات متحده در لوس‌آنجلس مشغول به کار شد، ولی قبل از اتمام سه سال خدمت استعفا داد.

در سال ۱۹۵۵، به علت نهم معده‌ی شدید و تقریباً کشنده تحت درمان قرار گرفت. او بعد از ترک سم‌آی‌اس‌ان، شعرنوشتن را آغاز کرد. در این سال، او بی‌آنکه باربارا فرای، شاعر هل شهرتانی در تگزاس را ببیند قبول کرد که با او ازدواج کند، اما آن‌ها سه سال بعد طلاق گرفتند. بوکوفسکی پس از آن به نوشخواری و سرودن شعر ادامه داد.

بسیاری از اشعار بوکوفسکی در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ در گالری یک مجله‌ی کوچک شعر، چاپ شد. پس از آن، آثار اولیه‌ی بوکوفسکی مرتب در مجله‌ی ادبی جمع‌وجور و آوانگارد نومد به چاپ می‌رسید که متعاباً در نشر راز او در شماره‌ی اختصاصی سال ۱۹۵۹ منتشر شد و یک سال بعد این مجله یکی از بهترین و مشهورترین مقالات بوکوفسکی یعنی "مانیفست: دعوت منتقدین خودی" را منتشر کرد.

او در سال ۱۹۶۰ کار خود را در اداره‌ی پست ایالات متحده از سر گرفت و این بار سمت او کارمند دفتری بود که بیش از ده سال آن را ادامه داد. بوکوفسکی در سال ۱۹۶۷ به نوشتن ستونی برای هفته‌نامه‌ی زیرزمینی

لوس آنجلس این سیتی اقدام کرد و وقتی چاپ این مجله در سال ۱۹۶۹ متوقف شد، انتشار همان ستون را در روزنامه‌ی لوس آنجلس فری پریس و نولا اکسپرس، روزنامه‌ی هیپی‌ها، در نیواورلئان ادامه داد.

در سال ۱۹۶۹، در چهل و نه سالگی، پیشنهاد جان مارتین، ناشر معروف بلک اسپارو را پذیرفت و شغل خود را در اداره‌ی پست رها کرد تا تمام وقت به کار نویسندگی بپردازد. او آن زمان در نامه‌ای نوشت: «من دو انتخاب دارم - در اداره‌ی پست بمانم و دیوانه شوم یا آنجا را ترک کنم و بنویسم و از گرسنگی هلاک شوم. من تصمیم گرفته‌ام از گرسنگی هلاک شوم.»

کمتر از یک ماه پس از استعفایش از اداره‌ی پست، بوکوفسکی اولین رمان خود، *انتخاب*، را به پایان رساند. او به احترام حمایت مالی و اعتقاد به موفقیت نویسندگی نامناسب همچون خودش از جانب بلک اسپارو تقریباً تمام آثار مهم خود را برای نشر به آنجا سپرد که به نوبه‌ی خود به انتشاراتی بسیار موفق تبدیل شد. از طرفی بوکوفسکی که حامی پرشور ناشران مستقل بود اشعار و داستان‌های کوتاهش را برای چاپ به تعدادی از آنان نیز می‌سپرد. او وفادارانه کتاب‌های خود را برای چاپ در اختیار نشرهای کوچک می‌گذاشت که برای اولین بار آوازش را معرفی کردند و باعث شدند که نوشته‌هایش در نشریات پراهمیت مانند هفته‌نامه‌ی نیویورکر به چاپ برسند.

بوکوفسکی در دهه‌ی هشتاد میلادی با رابرت کرامب، سردبیر کتاب، همکاری کرد که حاصل این همکاری تعدادی کتاب معرک‌تر با نوشتار بوکوفسکی و تصویرسازی کرامب بود.

تأثیر نویسندگانی چون جان فانت، کنوت هامسون، لویی فردیناند

سلین، ارنست همینگوی، رابینسون جفرز، هنری میلر، دی. ایچ. لارنس، فتودور داستایفسکی، دوفو و لی پی^۳ برنشتار بوکوفسکی مشهود است.

بوکوفسکی اغلب از فضای شهر لوس آنجلس به عنوان موضوع مورد علاقه اش یاد می کند. او در مصاحبه ای در سال ۱۸۷۴ گفت: «وقتی آدم تمام عمرش را در یک شهر زندگی کند، همه را می شناسد. تمام اطراف را حس می کند. تشخیص می دهد. آدم می داند که کجاست... از آنجایی که در لوس آنجلس بزرگ شده ام، همیشه از نظر معنوی و موقعیت جغرافیایی حس کردم که اینجا بوده ام و وقت کافی داشته ام که این شهر را مثل کف دست بشناسم. هیچ جای دیگری برایم لوس آنجلس نمی شود.»

بوکوفسکی از سال ۱۹۶۲ شعرخوانی خود را در ایستگاه رادیویی کی پی اف کی در لوس آنجلس آغاز کرد که در دهه ی هفتاد بیشتر هم شد. نوشتن و جروب بحث با شنودکان و مشا از اجراهای او بود.

سینماگر فرانسوی، ژان لوک گدار، آثار بوکوفسکی را ستوده است. مارکو فری، کارگردان ایتالیایی، فیلمی ساخته به برداشت آزادی است از مجموعه داستان های کوتاه بوکوفسکی به نام حمایت دیوانگی های معمولی.

بارفلاي (۱۹۸۷) فیلمی تقریباً اتوبیوگرافیکال است که بوکوفسکی فیلمنامه ی آن را نوشته و میکی رووک نقش هنری چیناسکی را آن ایفا می کند. شان پن پیشنهاد داد به شرطی که دوستش دنیس هاپر کارگردانی فیلم را به عهده بگیرد با دستمزد تنها یک دلار نقش هنری چیناسکی را ایفا

۱. Robinson Jeffers (۱۸۸۷-۱۹۶۲)؛ شاعر آمریکایی که موضوع بسیاری از اشعارش ساحل کالیفرنیاست- م.

۲. Du Fu؛ شاعر پرآوازه ی چینی (۷۲۰-۷۷۰)- م.

۳. Li Bai؛ شاعر پرآوازه ی چینی (۷۰۱-۷۶۲) که در زمان خود نیز به عنوان نابغه ای رمانتیک شناخته شد که فرم شعری سنتی را به اعتلا رساند- م.

کند، اما از آنجا که کارگردان اروپایی باریت شرودر سال‌ها روی این پروژه کار کرده و صدها هزار دلار هزینه کرده بود، بوکوفسکی حس کرد که شرودر استحقاق بیشتری برای ساخت این فیلم دارد. بوکوفسکی در صحنه‌ای کوتاه در نقش یک مشتری میخانه ظاهر می‌شود.

بوکوفسکی سال ۱۹۹۴ در هفتاد و سه سالگی در سن پدری، کمی پس از اتمام آخرین رمانش عامه‌پسند درگذشت. روی سنگ قبر او نوشته شده: "می‌نکن"، عبارتی که بوکوفسکی در یکی از اشعارش به کار برد که نه یحیی است به نویسندگان و شعرای تازه‌کار درباره‌ی الهام و خلاقیت. او در یک «زنام»^۱ پیش به جان ویلیام کورینگتون^۲ این عبارت را بدین‌گونه توضیح داد: «کسی که جایی از من پرسید: تو چه کار می‌کنی؟ چطور می‌نویسی و خلق می‌کنی؟ من به او جواب دادم: کاری نمی‌کنی. سعی نمی‌کنی. این مورد خیلی مهم است: سعی نکن، نه برای پول، نه خلق هنر یا جاودانگی. فقط صبر کن و اگر هیچ اتفاقی نیفتاد باز هم صبر کن. خلاقیت مثل یک سوسک بالای دیو می‌ماند. صبر می‌کنی بیاید پایین دم دست. وقتی به اندازه‌ی کافی نزدیک شد، دست دراز می‌کنی می‌زنی توی سرش و می‌کشی یا اگر خوششت آمد، آن را حیوان دست، آموزش خود می‌کنی.»

پس از مرگ بوکوفسکی، چندین مقاله و کتاب درباره‌ی زندگی و آثار او منتشر شده است. آدام کِرش، منتقد نشریه‌ی «نیم‌رود»^۳ محبوبیت بوکوفسکی را چنین توصیف می‌کند: «راز محبوبیت بوکوفسکی در این است که او صمیمیت بی‌پرده و اعتراف‌آمیز یک شاعر را با مردمیت فرا انسانی یک قهرمان عامه‌پسند می‌آمیزد.»

شاید هیچ نویسنده‌ای مانند بوکوفسکی در قرن بیستم - شاید هیچ قرن

۱. John William Corrington؛ شاعر و فیلمنامه‌نویس آمریکایی (۱۹۳۲-۱۹۸۸) - م.

دیگری - یافت نشود که این قدر مایل باشد اعتبار نویسندگی خویش را در جست‌وجوی حقایق جزئی و فردی شرحه شرحه کند. آثار او نشان‌دهنده‌ی ابعاد زندگی آمریکایی‌های فقیر، شغل نویسندگی و ملال کار روزانه است. او صدها قطعه شعر و داستان کوتاه و شش رمان نوشت که روی هم رفته شامل بیش از شصت کتاب می‌شود. هم‌اکنون آثار او به بیش از بیست زبان ر دنیا ترجمه شده و از محبوبیت جهانی او هنوز هم کم نشده است. جنوب بدون شمال بهترین و مشهورترین داستان‌های کوتاه بوکوفسکی است که در سال ۱۹۷۳ توسط انتشارات بلک اسپارو به چاپ رسید. همچنین عنوان بدیش نامه‌ای است که براساس نه داستان از این مجموعه نوشته شده و نخستین بار در سال ۲۰۰۰ به روی صحنه رفت.

داستان‌های کوتاه این مجموعه یادآور نبوغ و استعداد او به عنوان یکی از بهترین نویسندگان داستان کوتاه است. غرابت و نابهنجاری موضوع این داستان‌ها را می‌توان چنین توجیه کرد که بوکوفسکی ابتدا در ایالات متحده نویسنده‌ی محبوبی نبود و بدین ترتیب آثارش در نشریات پرفروش چاپ نمی‌شد، ولی در عوض او عضو مهمی از "نویسندگان مستقل" دهه‌ی شصت میلادی به شمار می‌آمد و اشعارش که در مجلات نشر داستان‌های کوتاه او در کتابچه منتشر می‌شد طرفداران بسیار داشت. بوکوفسکی توانست ژانر داستانی را با جهان‌بینی بدبینانه و تلخ دگرگون کند.

تقریباً ده سال پس از انتشار جنوب بدون شمال، آخرین مجموعه داستان کوتاه بوکوفسکی با عنوان موسیقی آب گرم به چاپ رسید، اما دیگر مهارت او به عنوان یک نویسنده‌ی داستان کوتاه رو به افول بود، به طوری که خودش اعتراف کرد: «دیگر مهارت نوشتن داستان کوتاه را از دست داده‌ام.»



مترجم بر خود می‌داند یادآور شود که بیست و یک داستان از بیست

و هفت داستان منتشر شده در نسخه‌ی اصلی کتاب جنوب بدون شمال با توجه به فرهنگ و اعتقادات اخلاقی ایرانی انتخاب و در کتاب حاضر ترجمه شده است. همچنین لازم به ذکر است که داستان آخرین مجموعه با عنوان اعترافات مردی چنان دیوانه که با حیوانات می‌زیست به طور مستقل در مجموعه کتاب‌های پنج‌میلی‌متری نشر افق به چاپ رسیده است؛ آن‌تک داستان زمانی ترجمه شد که به صورت کتابچه در اختیارم به‌نا این‌که نسخه‌ی کامل این مجموعه به دستم رسید. آن داستان هم در این مجموعه سر جای خود گنجانده شد، برای مخاطبانی که هنوز آن را نخونده‌اند.

شهرزاد لولاچی

تیر ۱۳۹۷

منابع:

- www.Beatdom.com
- Bukowski, Charles (2007), *POEMS 1951-1993*, Columbia University Press.
- Debritto, Abe. (2013), *Charles Bukowski, King of the Underground: From Obscurity to Literary Icon*, Palgrave Macmillan.
- Kirsch, Adam (14 March 2005), «Smashed», *The New Yorker*
- https://en.wikipedia.org/wiki/Charles_Bukowski.
- «Charles Bukowski, (criticism)», eNotes .com .Retrieved (07-17-2014)

۱. بوکوفسکی، چارلز (۱۳۹۵)، اعترافات مردی چنان دیوانه که با حیوانات می‌زیست، ترجمه‌ی شهرزاد لولاچی، نشر افق.